

امام علی (علیه السلام): گناهکاری که به گناهِش اقرار میکند بهتر از فرمانبری است که به عملش افتخار میکند.

(عاص یقر بذنبه خیر من مطیع یفتخر بعمله). غرر الحکم ص ۴۶۶

الحسن
احمد

سختی و رنج و محنت ، پیش اراده هاشان
خوار است چون پشیزی ، چون در پی پیمان اند
آقا! بجان مادر، باز آئی سر پنهان
وقت وداع هجر است ، بنمای روی تابان
تا بلکه سینه ها مان ، گردد حرم سرایت
بلکه شود فدایت ، هر عاشق از دل و جان
ما کنز طالقانیم ، با اذن تو خروشیم
ما نور حق چو دیدیم ، یوسف نمیفروشیم
این قطعه را به عشقی ، روی مثال ماهت
خوانیم و سعی داریم، در راه تو بکوشیم

السلام علیکم وعلیٰ آئکم وعلیٰ سیدکم

سینه‌اش فراخ و رانهایش سطر... . اعلام الوردی – ص ۴۶۵.

– مهدی گندم گون:

– از یحیی بن فضل نوفلی نقل است که گفت : بر ابی الحسن امام موسی بن جعفر علیهم‌السلام در بغداد وارد شدم در زمانی که از نماز عصر فارغ شده بود و دستش را به سمت آسمان بلند کرده بود شنیدم که می فرمود : (... از تو درخواست می‌کنم به اسم مکتون پوشیده و در گنجینه‌ات که زنده و پابرجا و برپا دارنده همه مخلوقات است و هر کس تو را بخواند محروم نمی‌گردد. که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و در فرج انتقام‌گیرنده از دشمنانت تعجیل، و به وعده او وفا نمایی. ای صاحب بزرگی و بزرگواری. وی می‌گوید عرض کردم: برای چه کسی دعا فرمودید؟ فرمود: برای مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله. سپس افزود: پدرم فدای کسی که شکمش فراخ، و ابروانش، پیوسته، ساقم‌ای پایش باریک، فاصله ما بین دو شانه‌اش دور، و رنگ چهره‌اش گندمین و میان سیاه و سفید است، و با وجود رنگ گندمی، زردی‌ای به واسطه بیداری شب پیوسته بر او نمایان است. پدرم فدای کسی که شب‌ها در حالی که در سجده و رکوع است، ستارگان را می‌پاید، پدرم فدای کسی که در راه خشنودی خدا، سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای در او اثر نمی‌گذارد، هم او که روشنی بخش تاریکی است. پدرم فدای کسی که به امر خدا قیام می‌نماید). بحار الانوار مجلسی – ج ۸۳ – ص ۸۱.

– پس روایتی که می‌گوید مهدی فرزند کنیز سیه چرده است ، بر امام محمد بن حسن عسکری تطبیق ندارد برای اینکه مادر ایشان رومی هستند و مردم روم سفید رو هستند . – پس این چه کسی است که مادرش به سیه چرده وصف شده است؟ – از یزید کناسی روایت است که گفت: از ابا جعفر علیه‌السلام شنیدم که می‌گوید در صاحب این امر سنتی از یوسف است و آن سنت این است که فرزند کنیز سیه چرده است ، خداوند امرش را در یک شب اصلاح می‌کند. غیبت نعمانی – ص ۱۶۳. ۴ – و به همین مناسبت از آل محمد روایت شده است که از ایشان دو مرد خارج می‌شود که یکی از آن‌ها مهدی است. و روایتی از ابن غسان با سند از علی علیه‌السلام نقل است که می‌فرماید: (از ما دو مرد خارج می‌شود یکی از آنها از دیگری است به یکی از آن دو مهدی و دیگری را مرضی گفت). شرح الاخبار – قاضی نعمان مغربی – ج ۳ ص ۳۹۳.

۱ – واجب است احکام را از معصوم و یا از سخن معصوم اخذ کنیم، که همیشه موجود هست. اگر در موضوعی معصومین خود حکم یا دلیل و یا تأکید آن را نفرموده‌اند به خاطر ناهلی مردم بوده است که از ائمه دوری کرده‌اند. و این که چه کسانی واجد شرایط گرفتن سخن معصوم هستند بحثی جداگانه است و اکثر سوالات در این موضوع مغالطه ایست.

۲ – درست نیست اخذ احکام بوسیله تقلید، تقلید به این معنا که احکام را از مجتهدین بدون اینکه طلب دلیل کنند بگیرند. این کار برای مکلفین ممکن است به صورت درست، یعنی اخذ احکام از کلام اهل بیت و با ارائه دلیل و تحقق مسأله‌ای که مشابه آن را معصومین حکم شرعی داده‌اند. و در اینجا خود کلام اهل بیت(ع) لازم نیست. همانا دین خدا سخت نیست و هر جا واضح نبود باید از امام حکم را پرسید.

پرسش؟ و پاسخ!

سوال: جایگزین تقلید چیست؟

یا روش درست بندگی و اخذ احکام شرعی بالاخص احکام جدید در دوران مابین وفات سفرای اربعه و دعوت سید احمد الحسن چه بوده؟

جواب: عقیده ی تقلید از غیر معصوم مطرح شد و سپس این سؤال بیان شد. در اینجا سوال اساسی و مهمی مطرح می‌شود: عقیده‌ی باطل تقلید از غیر معصوم را چگونه اثبات می‌کنند؟

آنها این سوال را از باب مغالطه مطرح می‌کنند تا نپردازند به سوال مهمی که مطرح شدو جوابی به آن نمی‌دهند. و اما ربط این دو سوال یا دو قضیه،در صورت پاسخگویی به سوال دوم این سوال مطرح میشود که وظیفه ما چیست؟

آنها تصور میکنند با طرح این سوال باعث شکست حریف می‌شوند. فرض کنیم ناتوانی انها برای آوردن دلیل به معنای ضرورت بر بدیهی بودن این امر(تقلید) است و و نیازی بر ارائه دلیل برای این قضیه نیست.

اگر ما به یک سوال اصلی بپردازیم: دلیل تقلید از غیر معصوم چیست؟ ابهامات بر طرف می‌شود. پس برای اثبات بطلان عقیده تقلید از مجتهدین به جای امام، باید پرسید: چه کسی اجازه تقلید از غیر معصوم را داده است؟

ایجاد فاصله بین این دو سوال عملی مصنوعیت برای اینکه نشان دهیم این دو قضیه از هم جدا هستند و تاثیری بر هم ندارند. به این معنا که اثبات بطلان تقلید به معنای مجوز برای اثبات قضیه دوم نیست.

در مورد این موضوع جواب‌های زیادی مطرح شده که بیان دو قسمت از آنها کفایت میکند:

وصیت رسول خدا(ص) در شب وفات



امام صادق (ع) از پدرانش... از امیرالمومنین علی ع خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود:

”ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله (ص) وصیتش را به امام علی (ع) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن‌ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (م ح م د) مستحفظ از آل محمد واگذارنماید. آن‌ها دوازده امام هستند و پس از آن‌ها دوازده مهدی خواهند بود، پس(هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می‌نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من ونام پدرم وآن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است“

(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی : ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)

نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه‌السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه‌السلام می‌باشد که برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله ص بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی (ع) و حضرت ایلیا (ع) برای مسیحیان و یهودیان می‌باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه‌السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه‌السلام همچون دعوت رسول الله (ص) به همه جهان انتشار یافت. ایشان برای اثبات حقایقت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می‌کنند:

این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده‌اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده‌اند و با آن همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده و ۳) پرچم البیعه‌الله(دعوت به حاکمیت خدا)

سردبیر

سفسطه‌های شیطانی

احتجاجات و استدلال‌های حجت های الهی (علیهم‌السلام) ساده و خالی از هر نوع پیچیدگی است و برای روشن نمودن حق آشکار می‌باشند، به دقت نظر بسیار و تحقیق زیاد نیاز ندارند. ولی وقتی این مسایل را برای مردمانی که فطرت خداوندیشان را الوده کرده و رنگی غیر از رنگ خدایی به خود گرفته‌اند، مطرح می‌شود، در نهایت پیچیدگی و ابهام نمود می‌کند؛ چرا که برای مردمی که دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، مطرح شده است. فطرت خداوندی نیازی به دلیل ندارد؛ چرا که فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند؛ یعنی همان حق و پرستش خداوند یگانه و تسبیح و تقدیس او و آراسته شدن به اخلاق کریمانه‌ای که انسان بر دوست داشتن آن آفریده شده است؛ رنگ خدایی، و چه رنگی بهتر از رنگ خدا؟! پروانه به سوی نور می‌رود؛ ولی وقتی ابزار بینایی‌اش از بین برود، به تاریکی متمایل می‌شود. انسان نیز همین گونه است؛ پیامبران و فرستادگان حجت بالعی (دلیل رسای) خداوند را اقامه می‌کنند و حجاب‌ها را از بصیرت انسان کنار می‌زنند؛ سپس آنان را رها می‌کنند تا خودشان انتخاب کنند؛ یا چشمانش را باز می‌کند و به سوی نور می‌رود و یا چشمانش را می‌بندد و روی خودش پرده‌ای می‌اندازد و خود را در تاریکی‌هایی که برخی بر برخی دیگر قرار دارند، گرفتار می‌سازد. «جَنَلُوا أَشْيَاهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَشْوَا بُنَائِهِمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (نوح: ۷) (انگشت‌هایشان را در گوش‌های خود کردند و جامه به سر کشیدند و پای فشردند و هر چه بیشتر سرکشی کردند، بزرگ‌ترین دلیل بر سق و راست‌گویی پیامبران، رفتار و سیره‌ی مبارک آنان و اخلاق پاکشان می‌باشد؛ از کوزه همان برون تراود که در او است(ضرب المثل عربی: کل إناء بالذی فیه یضغ (مترجم)). این رفتار کریمانه و معجزات بزرگی که پیامبران آوردند، باعث نشد اهل باطل از معارضه و مخالفت با آنان با مغالطه‌گری و سفسطه‌های شیطانی ناتوان بمانند، علی‌الخصوص علمای گمراهی؛ البته پس از اینکه مردم، رنگ آنان را به خود گرفته بودند. این همان رنگ باطلی است که به واسطه‌ی آن، با رنگ خداوند سبحان مخالفت نمودند. اینچنین شد که مردم برای آنان در جامعه‌ی انسانی زمینه‌ی مناسبی فراهم کردند تا هر چیزی را از آنان بپذیرند و در هر چیزی از آنان پیروی کنند؛ بنابراین زهد پیامبران را دیوانگی، معجزاتشان را سحر و حکمت‌شان را شعر دانستند!

سید احمد الحسن
AHMED.ALMHASAN.10313

سُئِلَ عَنْ

قلب با ذکر خدا و ذکر اولیای الهی نرم می‌شود؛ پس هرگاه قلب هادچار قساوت شد، با ذکر خدا بر آن غلبه کنید. به قرائت قرآن پرداختن و هر مقدار که می‌توانید دعا بخوانید. در سیره‌ی اولیاء الهی تضرع کنید و از آن پند بگیرید.

ترجمه سید صالح

ALMAHDIYOON.CO ZAMANEH.ZOOR.COM ALNAJAFALASHRAF AHMED.ALMHASAN.10313

علمای بی عمل... قاعده های وارونه

حجت های الهی (ع) سعی در اصلاح و انتشار عدل و داد و رحمت می نمایند و اینکه قومش را به رنگ خدایی درآورد و به فطرت خداوند بازگرداند؛ ولی بزرگان قوم یعنی علمای بی عمل و راحت طلب ها، با جدیت تلاش می کنند تا جامعه ای که از آنان پیروی می کند، بر باطل باقی بماند؛ البته پس از اینکه برای آنان این توهم را به وجود آوردند که آنان بر حق هستند و رنگ شان، همان رنگ صحیح می باشد و فطرت آلوده شان که با نظرات باطلشان آلوده شده است، همان فطرت صحیح می باشد؛ نه اینکه آنها کسانی هستند که با رنگ خدایی به مخالفت برخاسته اند!

اینچنین است که علمای بی عمل در جامعه ای که به خواری اش کشانیده اند، قاعده ی وارونه ای را پایه ریزی می کنند که مقیاس ها را وارونه می بیند؛ حق را باطل، و باطل را حق، و معروف را منکر، و منکر را معروف می بینند.

در میدان مواجهه ی فرستادگان و علمای بی عمل گمراه و خوش گذران ها و جامعه ای که خوار و ذلیلش کرده اند، فرستاده فریاد برمی آورد تا قومش را انذار دهد، شاید آنان یادآور شوند، و روزهای خداوند را به یادشان می آورد، تا شاید پند گیرند، و با مثال ها به آنان پند می دهد، تا شاید متوجه و بیدار شوند، و آنان را با حکمت و آیات یادآور می شود، شاید هدایت شوند.

پیامبران می آیند تا مردم را به سوی فطرتی که خداوند آنها را بر آن سرشته است، راهنمایی کنند. سپس آنان را رها می کنند تا بین حقی که آورده اند یا باطلی که مردم و بزرگان آنها از علمای گمراه بر آن هستند، یکی را برگزینند. به طور معمول آغاز دعوت فرستادگان متکی بر شخصیت آنها می باشد -آنچه قومشان آنان را با آن می شناختند- و متصف بودن آنان به بالاترین خصایص اخلاقی و راستی در سخن و ادای امانت. ولی مردم و حتی نزدیکان فرستادگان، به دلیل اینکه فطرت خود را وارونه نموده اند، نمی توانند حقی را که فرستادگان آورده اند، بشناسند. بنابراین مسئله با درخواست دلیل بر رسالت آغاز می شود و فرستاده، دلایل کافی می آورد تا مردم صدق دعوت او را بشناسند؛ ولی آنها تعلل می کنند. «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» (انعام: ۳۷) (و گفتند: چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟)، «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ» (بقره: ۱۱۸) (و نادان ها گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ یا معجزه ای بر ما نمی آید؟)، «وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» (یونس: ۲۰) (و می گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه ای بر او نازل نمی شود؟) و «وَيَقُولَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» (رعد: ۷) (و کافران می گویند: چرا از جانب پروردگارش آیتی بر او نازل نمی شود؟).



علمای بی عمل... قاعده های وارونه

روم انصار امام مهدی (ع) ۱۰۳۱۳

در مسنجر پالتاک

منبر صوتی

دعوت قائم آل محمد (ع)

از ساعت ۱۴ الی ۲۴ بامداد به وقت ایران

paltalk

آدرس روم فارسی انصار امام مهدی (ع) در پالتاک

Asia and Pacific--> Iran--> Iil Ansar Emam Mahdi 10313 Iil

دابه الارض...؟

مردی که میراث انبیاء پیش از مهدی با اوست.

۱) دابه الارض همانطور که در نصوص دینی ثبت است، او مردی است که به همراهش میراث انبیاء را دارد و عظیم ترین مصداق آن امیر المومنین (ع) می باشد.

– از ابی جعفر (ع) روایت است که فرمود: امیرالمومنین (ع) می فرماید: «...و منم صاحب عصا و میسم و منم آن دابه و جنبده ای که با مردم سخن می گوید.» کافی ج ۱ ص ۱۹۸

۲) از مواردی که اثبات می کنند که میراث انبیاء جز با وصی ای از اوصیاء آل محمد (ع) نمی باشد:

– از امام صادق (ع) روایت است که فرمود: «الواح موسی (ع) نزد ماست، و عصای موسی نزد ماست، و ما وارث انبیاء هستیم.» کافی ج ۱ ص ۲۳۱

– پس الواح موسی و عصایش و خاتم سلیمان، امری مخصوص قائم آل محمد (ع) است.

و امام باقر (ع) در مورد عصای موسی (ع) می فرماید: «... برای قائم ما (ع) آماده شده است...» کافی ج ۱ ص ۲۳۱

و امیرالمومنین (ع) در مورد قائم (ع) می فرماید: «... به سمت کوفه می رود ... و به دست راستش عصای موسی (ع) است...». «و در حدیثی در مورد او فرمود: «هنگامی که قائم (ع) ظهور کند، با پرچم رسول الله (ص) و خاتم سلیمان (ع) و حجر موسی (ع) و عصایش ظهور می کند.»

۳) دابه الارض با خود میراث انبیاء را به همراه دارد.

از امیرالمومنین (ع) در حدیثی از علامت های آخرالزمان نقل است: «... خروج دابه الارض از کوه صفا، که همراه او خاتم سلیمان بن داود و عصای موسی (ع) است. آن خاتم را بر روی هر مؤمنی که بنهد این کلام بر آن نقش بندد هذا مؤمن حقا، و بر روی هر کافری که بنهد بر آن نوشته شود هذا کافر حقا» کمال الدین ص ۵۲۵

۴) برای دابه الارض قبل از خروج مهدی (ع) ظهوری وجود دارد، و همراه با او در زمان ظهورش (ع) می باشد.

– و او علامتی از علامات ظهور است:

از ابی عبدالله (ع) در حدیثی طولانی نقل است، می فرماید: «... به وعده ولی ات و کسی که – به اذن تو بندگان را به – سویت می خواند وفا کن... یکی از حاضرین گفت: خداوند مرا فدای تو گرداند، آن بزرگوار کی ظهور خواهد نمود؟ فرمود: هر گاه خداوند – که خلق و امر به دست اوست – بخواهد. گفت: آیا او نشانه ای پیش از ظهور خواهد داشت؟ فرمود: بله، نشانه های گوناگون، خروج دابه الارض از مشرق زمین، و دابه از مغرب زمین ...»

علی ابن ابراهیم ابن مهزیار از امام مهدی (ع) روایت می کند: «من در تقیه هستم، تا زمانی که اجازه قیام به من داده شود و خروج کنم. پس گفتم: وقت این امر کی خواهد بود؟ حضرت فرمودند: زمانی که بین شما و راه کعبه حائل شوند، و خورشید و ماه جمع شوند و دور آنها را ستارگان بگیرند. پس گفتم ای فرزند رسول خدا، آن چه زمانی خواهد بود؟ به من فرمودند (ع): در فلان سال، سالی که دابه الارض از بین صفا و مروه خروج می کند، در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان در نزد اوست و مردم را به سمت محشر حرکت می دهد...» بشارت الاسلام ص ۲۳۶.

و این جا جواب از خود امام مهدی (ع)، پیرامون (وقت این امر چه زمانی خواهد بود؟) می باشد. پس پاسخ می دهد امام (ع) با بعضی علامات معروف و سپس می افزاید به آن خروج دابه الارض و می افزاید در حالی که می فرماید، همانا او مردم را به سمت محشر حرکت می دهد و آن سرانجام کار است. پس یا مردم مومن هستند و یا کافرنند، و آنها را مهر می زند. و قیامت صغری به اعتباری کنایه از ظهور است.

و خروج سفیانی بعد ظهور او می باشد:

امام صادق (ع) می فرماید: «و دابه الارض بین رکن و مقام ظاهر می شود، سپس می نویسد، مومن در چهره مومن و کافر در چهره کافر و سپس سفیانی ظاهر می شود و همراه سپاهش به سوی عراق می رود ... و زوراء را خراب می کند و در حالیکه آن در آتش می سوزد ترکش می کند. کوفه و مدینه را خراب می کند... سپس به سمت بیداء خارج می شود.» رجعت استرآبادی ص ۱۱۵ – توجه داشته باشید که محتوای روایت امام باقر (ع) در مورد یمانی می باشد، او صاحب مضمون هدف از دابه الارض است. و او جدا کننده بین اهل حق و باطل است: «و بر هیچ مسلمانی جایز نیست که از او سرپیچی کند و هر کس این کار را بکند از اهل

جهنم خواهد بود، زیرا او به سوی حق و راه مستقیم دعوت می کند.» غیبت نعمانی ص ۲۶۴

۵) دو سوال

– سوال (۱)

میراث انبیاء برای قائم (ع) فراهم شده است. پس این مردی که میراث انبیاء (ع)، قبل از قیام مهدی (ع) و حتی قبل از خروج سفیانی، نزد اوست، چه کسی است؟

– جواب:

او قائم اول است که انتظار برای ظهورش به درازی نمی کشد. و به وسیله وجود طرحی برای آل محمد (ع) در ظهور به دست می آوریم که همانا خروج از آل محمد (ع) برای دو مرد است، که از آن مشروعیت دعوت یمانی را می یابیم. در حالیکه مشروعیت بی عیب و نقص دارد. و هیچ غباری بر آن نیست. و این معنا را می دهد که ما او را از خلال وصیت رسول الله (ص) می شناسیم، برای این که او احتجاج خواهد کرد به نصی که در آن اسمش ذکر شده است.

امام باقر (ع) فرمود: «... برای آل محمد و علی یک پرچم و برای دیگران پرچم هاست. پس در جای خودت ثابت باش و از هیچ کس تبعیت نکن، تا مردی را از فرزندان حسین (ع) ببینی، که با او وصیت رسول خدا (ص) و پرچم او و سلاح او باشد...» بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۲۴

پس برای او امر دابه الارض بودن بیشتر از ظهور می باشد، و برای او مصداقی در زمان ظهور است و او مهدی اول (ع) و مصداقی در عالم رجعت و او امیرالمومنین (ع) است.

– سوال (۲)

– آیا در زمان وجود امام حجت بر وصی از جانب خدا، ممکن است میراث انبیاء نزد وصی باشد؟

– جواب:

بله آن اتفاق می افتد، همان طور که از روایات آل محمد (ع) به دست می آید، و امام صادق (ع) میراث انبیاء را نزد فرزندش امام کاظم (ع) امانت نهاد. و نزد ائمه علیه السلام امانت گذاری متعدد است.



قسمت دهم:

آفرینش معنای رفع(بالا بردن خاک زمین به آسمان اول

روح مانند خورشید است. زمانی که روح به سوی آسمان صعود می کند یا خداوند او را در خواب می گیرد، شعاع آن متصل به جسد است که او را اداره نماید»
وعن محمد بن القاسم النوفلی، قال: (قلت لأبي عبد الله الصادق (ع): المؤمن يرى الرؤيا فتكون كما رأى، وربما رأى الرؤيا فلا تكون شيئاً ؟ فقال: إن المؤمن إذا نام خرجت من روحه حركةٌ ممدودةٌ صاعدةٌ إلى السماء، فكل ما رآه روح المؤمن في ملكوت السماء في موضع التقدير والتدبير فهو الحق، وكل ما رآه في الأرض فهو أضغاث أحلام. فقلت له: أو تصعد روح إلى السماء ؟ قال: نعم، قلت: حتى لا يبقى منها شيء في بدنه ؟ فقال: لا، لو خرجت كلها حتى لا يبقى منها شيء إذن لمات. قلت: فكيف تخرج ؟ فقال: أما ترى الشمس في السماء في موضعها وضوؤها وشعاعها في الأرض، فكذلك الروح أصلها في البدن وحرکتها ممدودةٌ إلى السماء) (أمالی الشیخ الصدوق: ص۲۰۸).

خلق جسمانی که از مرتبه وجودی پایین تر به مرتبه وجودی بالاتر خلق شده، مانند آفرینش جسد ادم زمینی از گل و مانند آفرینش پرنده از گل به وسیله عیسی (ع) و این عملیات رفع از مرتبه جسمانی جماد (گل + اب) به مرتبه وجودی حیوان (آدم و پرنده) است و نیز رشد گیاه و حیوان و انسان نیز از همین نوع است و در همه اینها ، موجودات از مرتبه وجودی پایینتر به مرتبه وجودی بالاتر تحول می یابند .

آری گیاه ، گل و آب را تبدیل به برگ و ساقه می کند و حیوان، گیاهان و غذاها را تبدیل به استخوان و گوشت و خون مینماید.

و مثال از خلق نفسی ،به معنی ارتقای نفس انسانی است که ان نیز به معنی رفع مرتبه وجودی به مرتبه وجودی بالاتر در عالم انفس می باشد و در آنچه گذشت ان را روشن نمودم و ان مطلب این است که نفس ، مطابق با عمل انسان شکل میگیرد؛ با عمل صالح بالا میرود و با عمل ناپسندیده سقوط می کند؛ عمل در اینجا همان غذا یا سمی است که نفس ان را تناول میکند و با ان ارتقا یا سقوط می نماید. خدای متعال فرمود: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ)) (عبس : ۲۴)) (پس انسان باید به طعام خود بنگرد)

یعنی باید به علم خود بنگرد که ان را از کجا می گیرد و به عمل خود از این علم و معرفت بنگرد. علم طعام نفس است و عمل به این علم یعنی به کار گرفتن این طعام تا غذایی برای نفس و سببی برای رشد و ارتقاء و پرواز آن باشد.

حقیقت رفع: برگشت به سمت مبدأ یا منبع چیزی به اندازه ی یک گام یا بیشتر. به این معنا که اگر فرض کنیم انسان همانند دیگر مخلوقات- تجلی لاهوت در عدمی که پذیرنده ی وجود است، باشد، در این صورت از مرتبه و درجه ی معینی برخوردار خواهد بود که به لحاظ معرفتی هر چه از منبع تجلی دورتر شویم، این مرتبه ی معین (به میزان عدمی که در آن نفوذ کرده است) کم نورتر و ظلمانی تر خواهد بود.

فرض کنیم عالم مادی که جسم های ما در آن قرار دارد، از ۱۰ درصد نور و ۹۰ درصد ظلمت (عدم) تشکیل شده است و هر گامی که نور به سمت ظلمت مطلق (نیستی مطلق)، فقدان معرفت و ادراک) می پیامد، با یک عدد صحیح نشان داده شود. در این صورت، رفع

شدن یک گام برای یک جسم مادی مانند گل آدم(ع) عبارت است از منتقل شدن وی به یک عالم موزی که نسبت نور در آن ۱۱ درصد و نسبت ظلمت (عدم) آن ۸۹ درصد است؛ یعنی عالمی که مقدّم بر عالم اول می باشد.

عوالم را باید از نظر مثالی (نزدیکی به مبدأ) تقسیم کرد. از آنجا که پدیدآورنده ی عوالم مطلق است، باید تا جایی که ممکن است، به مطلق نزدیک باشند؛ چرا که نشان دهنده ی اولین صادر شده از آن می باشد (محمد = همه ی عوالم). برای نزدیک شدن به معنی از منظر ریاضیات کمک می گیریم. یک المان یا قطعه ی دیفرانسیل، از هر آنچه بتوان تصور کرد، کوچکتر است، یعنی می توان آن را نزدیک ترین عدد به صفر به شمار آورد، ولی نمی توان آن را به صورت یک عدد دهدهی (یا دسیمال) مشخص کرد. مثلاً اگر کسی بگوید این عدد ۰/۰۰۰۱ است، در واقع ۰/۰۰۰۰۱ از آن کوچکتر است و این موضوع تا جایی ادامه پیدا می کند که دیگر مطمئن شویم چنین عددی وجود دارد و می توانیم برخی ویژگی های آن را بشناسیم ولی از شناخت خود آن مطلقاً عاجزیم. اگر این عدد به جای مقسوم علیه، در هر تقسیمی قرار گیرد، نتیجه ی تقسیم نزدیک به بی نهایت (بی نهایت از منظر ریاضیات مفهومی است که از همه ی اعداد حقیقی بزرگ تر است. (مترجم)) خواهد شد زیرا مقسوم علیه، نزدیک ترین عدد به صفر است. مفهوم این سخن آن است که اگر مقدر شود ما شخصی را ببینیم که جلوی دیدگان ما به بالا برده می شود (مرفوع می شود)، می توانیم مشاهده می کنیم که وی به تدریج ناپیدا می شود؛ یعنی ابتدا جسمش را می بینیم، سپس شبخی از آن را و در انتها پنهان می گردد. در واقع او اصلاً پنهان نشده، بلکه همه ی ماجرا این است که او به عالم دیگری که با عالم ما موزی است و در جهت نور از عالم ما برتر است، منتقل شده است. یا می توانیم بگوییم او براساس وضعیت بالا رفتن آن جسم مادی، یک یا چند گام به سمت مبدأ یا منبع بازگشته است و در هر حال در خارج از منبع نور یا وجود، مجموع نور و ظلمت یا مجموع وجود و عدم وجود (نیستی) برابر با صفر می باشد؛ به دیگر سخن، در خارج از منبع، هیچ چیز حقیقی وجود ندارد.



بخش اول:

تجربه و تحلیل شورا

در این بخش از سخن، روی نقاط حسّاس انگشت می گذاریم و از نقل مطالب جزئی خوداری می کنیم:

۱. اینکه گروه های مختلف به خلیفه ی دوم پیشنهاد می کردند که برای خود جانشین برگزیند گواه آن است که توده ی مردم به طور فطری درک می کردند که رئیس مسلمانان باید در حیات خویش زعیم آینده ی جامعه اسلامی را برگزیند، چه در غیر این صورت ممکن است فتنه و فساد سراسر جامعه را فراگیرد و در این راه خون هایی ریخته شود مع الوصف دانشمندان اهل تسنّن چگونه می گویند که پیامبر گرامی (ص) بدون اینکه جانشین تعیین کند درگذشت؟

۲. پیشنهاد تعیین جانشین از جانب خلیفه می رساند که طرح حکومت شورایی پس از درگذشت پیامبر (ص) طرح بی اساسی بوده است و هرگز چنین طرحی وجود نداشته است، و گرنه چون ممکن است در صورت صدور دستور صریح از جانب پیامبر (ص) درباره ی تشکیل شورا به خلیفه ی دوم پیشنهاد تعیین جانشین شود؟

حکومت شورایی (یا به تعبیر دیگر حکومت مردم بر مردم) که صرف نظر از تعیین امام از جانب خدا عاقلانه ترین شیوه ی حکومت است که بشر می تواند برگزیند، امری است که این روزها و در زمان ما بر سر زبان ها افتاده ولی چنین حکومتی در هیچ دوره از تاریخ اسلام اقامه نشده است.

۳. عمر در پاسخ درخواست مردم در مورد تعیین جانشین چنین جواب داد:

اگر ابو عبیده زنده بود او را به جانشینی خود برمی گزیدم زیرا از پیامبر (ص) شنیده ام که او امین این امت است و اگر سالم، مولای ابی حذیفه زنده بود او را جانشین خود

می ساختم زیرا از پیامبر (ص) شنیده ام که فرمود او دوست خداست. جالب است ایشان در آن وقت به جای اینکه از زنده ها سخن بگویند به فکر مرده ها بود که علاوه بر مرده پرستی، بی اعتنایی به زندگانی است که در عصر او می زیستند و نتیجه اش مایوس کردن مردم از اینکه در میان افراد زنده کسی باشد که بتواند مردم را رهبری کند. از این گذشته، اگر ملاک انتخاب ابو عبیده و سالم این بود که پیامبر اکرم (ص) آنان را امین امت دربارش فرموده بود: عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ یعنی علی با حق و حق با علی است. او که از مقام علی (ع) فضائل و روحیات پاک او قضاوت های بی نظیرش، دلاوری هایش و علم او بر کتاب و سنت بیش از دیگران آگاه بود چرا نامی از علی (ع) نبرد و به یاد مردگانی افتاد که هرگز کینه و حسد کسی را نمی انگیزاند؟

۴. اگر مقام و منصب امامت یک مقام الهی و ادامه ی وظایف رسالت است، پس باید در شناخت امام پیرو فرمان خاص الهی بود و اگر یک مقام اجتماعی است باید در شناخت او به افکار عمومی مراجعه کرد.

اما گزینش امام از طریق شورایی که اعضای آن از طرف خود خلیفه تعیین شوند نه پیروی از فرمان خاص الهی و نه رجوع به افکار عمومی است. اگر باید خلیفه ی بعد را خلیفه ی پیشین تعیین کند، چرا کار را به شورای شش نفری ارجاع می دهد.

از نظر اهل تسنّن، امام باید از طریق اجتماع امت یا اتفاق نظر اهل حل و عقد (یعنی همه ی صاحبان نظر و نخبگان) انتخاب شود و نظر خلیفه پیشین در این کار کوچک ترین ارزشی ندارد.

ولی اکنون معلوم نیست که چرا آن ها بر این کار صحّه می گذارند و تصویب شورای شش نفری را لازم الاجرا می دانند

اگر انتخاب امام حق خود امت و در اختیار مردم است، خلیفه ی وقت به چه دلیلی آن حق را از مردم سلب کرد و در اختیار شورایی گذاشت که اعضای آن را خود او انتخاب کرده بود؟

نشانه های ظهور

بسیاری از احادیث به ذکر نشانه های پرداخته که از نزدیک شدن و آمدن خلیفه ی الهی یعنی امام مهدی علیه السلام خبر می دهد و مطالعه ی مفید و مختصر برخی از این نشانه ها، در پیش روی شما خواننده عزیز است:

۲- برتری زیر دستان بر بالا دستان:

مسلم در صحیح خود از عمر بن خطاب روایت می کند: جبرائیل از رسول الله ﷺ سؤال کرد: مرا از نشانه های قیامت با خبر ساز؟ فرمود: آن که کنیز آقایش را بزاید و آن که پا و تن برهنگان بینوا (الحفاه یعنی پا برهنگان: کسانی که نعلین به پا ندارند. و العراء: کسانی که لباس به تن ندارند. و العالة: فقر و تنگدستی است.

ابن رجب در شرح این حدیث گوید: و مقصود این حدیث، برتری یافتن زیر دستان بر بالا دستان و فزونی اموال شان می باشد تا جائی که آن را صرف ساختن کاخ ها و معماری های بزرگ می کنند؛ و النووی نیز این معنا را در (شرح صحیح مسلم) در هنگام ذکر این حدیث، یاد کرده است. فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والافتاء: ج ۴ ص ۳۸۴

و چوپان گوسفندان را ببینی که به برافراشتن کاخ (و زیاده روی در ساختمان) بپردازند. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۲۹

۳- رفع علم:

از وقوع قیامت روزهای هست، که در آن جهل انتشار یابد و علم برداشته شود و هرج و مرج و قتل و کشتار در آن فزونی یابد. کنز العمال، الفصل الثالث: فی اشراط الساعة الصغری: ج ۱۴ ص ۲۱۶

۴- فزون تلاوت قرآن و ترک عمل به آن:

بر امت من زمانی بیاید که فقیران فراوان شوند و فقیهان کم شوند و علم بر گرفته شود و آشوب فزونی گیرد آن گاه از پس آن زمانی بیاید که مردانی از امت من قرآن خوانند که از گلوی شان بالاتر نرود آن گاه از پس آن زمانی بیاید که مشرک به الله با مؤمن مجادله کند و سخنانی نظیر او گوید. کنز العمال، الفصل الثالث: فی اشراط الساعة الصغری: ج ۱۴



سیستم باز یا بسته است نمی‌پردازیم و محققین بزرگوار می‌توانند به فصل ۶ کتاب توهّم بی‌خدایی مراجعه کنند و ما در این بحث با فرض خداناباوران یعنی بسته بودن جهان و جاری بودن قانون دوم ترمودینامیک در آن ، کنار آمده و با همین فرض به شبهات آنان پاسخ می‌دهیم .

آیا جهان به سمت بی نظمی، زوال و فروپاشی پیش می‌رود؟!

قسمت اول

کتاب توهّم بی‌خدایی
www.almahdyoon.co/doa.html

تعداد چیدمان‌های منظم است . به طور مثال هنگامی که یک جعبه‌ی پر از سکه‌ی به صورت ردیفی مرتب شده تکان داده می‌شود ، سکه‌ها با الگوی نامنظمی قرار خواهند گرفت زیرا که تعداد خیلی زیادی موقعیت قرارگیری تصادفی برای سکه‌ها وجود دارد . اما چند نکته مهم را باید در مورد افزایش آنتروپی در نظر بگیریم :

- ۱- آنتروپی (بی نظمی) در چه سیستم هایی افزایش می‌یابد؟
 - ۲- مفهوم نظم در آنتروپی چیست؟
 - ۳- آیا جهان به صورت مطلق به سمت بی نظمی حرکت می کند ؟!
- در پاسخ به سوالات فوق باید توجه داشت که در تعریفی ساده ، طبق قانون دوم ترمودینامیک «آنتروپی در سیستم‌های بسته همواره با گذر زمان تمایل به زیاد شدن دارد» نکته‌ای که به آن توجه نمی‌کنند اینست که این قانون تنها در سیستم‌های بسته صادق است و این در حالی است که جهان و کره زمین دارای سیستم‌های باز می‌باشند نه بسته .

که احمد الحسن می‌نویسند :

نتیجه‌ی مشاهدات و بررسی‌ها که علم نیز آن را پذیرفته و به ویژه اکنون تأیید کرده است ، آن‌است که جهان مسطح و باز بوده و به سرعت در حال گسترش است ؛ ولی کوتاه می‌آییم و همراه این افراد ، فرض می‌کنیم عالم جسمانی سیستمی بسته باشد و قانون دوم ترمودینامیک بر آن صدق می‌کند . از آنجا که در یک سیستم بسته ، آنتروپی نمی‌تواند رو به کاهش باشد ، و با فرض اینکه آنتروپی در هستی در حال افزایش است، این به آن معنا نیست که تمام اجزای موجود در هستی در این مسیر یعنی افزایش آنتروپی حرکت می‌کنند؛ چرا که هیچ مانعی وجود ندارد که بخش‌هایی از هستی (سیستم بسته ، طبق فرض) مانند زمین ، روزی روزگاری به سمت ساخت یافتگی و نظم بیشتر حرکت کند ؛ هرچند که بخش‌های دیگر آن به سمت افزایش آنتروپی گام بر می‌دارد . مهم این‌است که سیستم به عنوان یک مجموعه‌ی کامل ، قانون دوم ترمودینامیک را نقض نمی‌کند . از اینجا معلوم میشود اشکالی که بر زمین گرفته شده ، منطقی نبوده است و از درک سطحی قانون دوم ترمودینامیک سرچشمه می‌گیرد.»

پس این قانون وقتی بر جهان ما اعمال می‌شود که جهان ما بسته باشد و هیچ برهم کنشی با جهان‌های موازی نداشته باشد که در اینجا به این موضوع که جهان ما یک

قسمت اول :

آیا جهان به سمت بی نظمی ، زوال و فروپاشی پیش می‌رود؟!

یکی دیگر از مطالبی که برخی خداناباوران زیاد بر آن اصرار دارند این است که در جهان نظمی وجود ندارد !! و جهان در مسیر بی‌نظمی و فروپاشی در حال پیشروی است! و می‌گویند :

نیرویی که جهان را به سمت نظم سوق دهد وجود ندارد و جهان هر دقیقه دارد به سمت بی‌نظمی بیشتر پیش می‌رود !!

بر خلاف چیزی که از کودکی آموخته‌ایم و به ما یاد داده شده که جهان منظم است ، برعکس جهان هر دقیقه دارد به سمت بی‌نظمی پیش می‌رود .

طبق قانون دوم ترمودینامیک حرکت جهان به سمت زوال و فروپاشی است و چنین نیرویی که جهان را به سمت نظم سوق دهد وجود ندارد و جهان هر دقیقه دارد به سمت بی‌نظمی بیشتر پیش می‌رود !!

و این مطلب را برگرفته از قانون دوم ترمودینامیک که اشاره به افزایش آنتروپی (بی نظمی) در یک سیستم بسته دارد ، می‌دانند.

قبل از ارائه‌ی پاسخ احمدالحسن کمی مفهوم بی نظمی مورد نظر در آنتروپی و قانون دوم ترمودینامیک را بررسی می‌کنیم .

قانون دوم ترمودینامیک یا قانون آنتروپی چیست؟

آنتروپی (S) کمیته ترمودینامیکی است که اندازه‌ای برای درجه بی‌نظمی در هر سیستم است . هر چه درجه بی‌نظمی بالاتر باشد، آنتروپی بیشتر است؛ آنتروپی یک سیستم بسته با گذشت زمان افزایش پیدا می‌کند و تنها در شرایطی خاص ثابت می‌ماند و نیز آنتروپی معیاری از تعداد حالت‌های داخلی (تعداد راه‌های پخش ذرات) است که یک سامانه می‌تواند داشته باشد .

یک خاصیت کلی سیستم‌های بسته و منزوی این است که ، تمایل دارند تا به سمت افزایش آنتروپی یا به عبارت دیگر بی‌نظمی بیشتر ، هدایت شوند . این تمایل به آن دلیل رخ می‌دهد که برای بخش‌های یک سیستم تعداد چیدمان‌های نامنظم بسیار بیشتر از

قسمت سوم:

شکست منظران

پیامبر خدا صالح (ع):

از امام صادق (ع) نقل است که فرمود:(صالح پیامبر مدتی از انظار قومش دور بود و آن هنگام که غیبت کرد جوانی رعنا و زیبا با ریشی پرپشت و چهار شانه بود ، و آن هنگام که دوباره به سوی مردم خود بازگشت او را به قیافه نشناختند و مردم آن زمان برسه طبقه تقسیم شدند. یک گروه منکر که اصلاً از حرف خود باز نمی‌گشتند ، و گروه دوم که شک داشتند و گروه سوم که یقین داشتند او باز می‌گردد ، و هنگامی که بازگشت در ابتدا به سراغ طبقه دوم و اهل شک رفت ولی آنها او را نپذیرفتند و بعد به سراغ گروه اول رفت ؛ آنها نیز او را مسخره کردند و گفتند که صالح فرد دیگری است پس از آن به سراغ گروه سوم رفت. به او گفتند که ما به تو ایمان می‌آوریم و می‌دانیم که خداوند بر همه چیز تواناست ولی ما نیز دلایلی داریم که بوسیله آن دلایل که آسمانی بوده می‌توانیم منجی را بشناسیم ، صالح گفت: که من آورنده آن ناقام ، گفتند : راست می‌گویی ، آیا می‌توانی نشانه‌های آن را به ما بدهی ؟ گفت: که این ناقه یک روز از آب می‌خورد و روز بعد شمائید که می‌توانید از آن آب بنوشید گفتند : ما به تو ایمان می‌آوریم ، و در اینجااست که قرآن می‌فرمود :

روشنگری از مسیر یوسف(ع)

یوسف(ع) پیامبری فرستاده‌شده (مُرسَل) به سوی بنی‌اسرائیل و سایرین می‌باشد. برخی از مردم مصر به رسالتش اقرار نمودند و به

او ایمان آوردند و حتی برخی از آنان، از خاندان حکومتی نیز بودند. این مؤمن آل فرعون است که فرعون مصر و بزرگان او در زمان رسالت موسی(ع) را به یوسف(ع) و رسالتش یادآور می‌شود. «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شُكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قَلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ» (و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کارِ شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد). (یوسف: ۳۴).

این یوسف(ع) است که در سخت‌ترین شرایط یعنی زندان، دعوتش را پی می‌گیرد: «يَا صَاحِبِ السُّجْنِ أَرْبَابُ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (ای هم‌زندان‌ها، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله آن خداوند واحدِ قهار؟). (یوسف: ۳۹). و حتی با شدّت به دین پادشاه متعرض می‌شود، بدون اینکه زندان و احاطه داشتن نیروهای پلیسی فرعون بر او، کوچک‌ترین تأثیری بر او داشته باشد تا یوسف(ع) را در موقعیتی قرار دهد که حداقل در شکستن بت‌های بشرگونه که مصریان به عنوان خدا برگرفتند،

قسمت سوم

شکست منظران حضرت صالح علیه السلام

(أَنْ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ) (فَقَالَ : أَهْلُ الْيَقِينِ) (إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ) * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا (وَهُمُ الشَّكَاكُ وَالْجَحَادُ) إِنَّا بِالَّذِي آمَنُتُمْ بِهِ كَافِرُونَ) (الأعراف:۷۵-۷۶)(مؤمنان جواب دادند بلی ما بر این عالم و مطمئنیم ما بی هیچ شک و آئینی که از طرف خدا بر او فرستاده شده ایمان داریم * متکبران بی‌ایمان گفتند ما هم بی هیچی شک به آنچه شما ایمان دارید کافریم)(کمال دین ج ۱ ص ۱۶۸)

و من می‌گویم که این قوم صالح نیز در امتحان شکست خوردند و اکثر آنها از امتحان سربلند بیرون نیامدند و عذاب خداوندی شامل حال کافران شد و ایمانی که در ابتدای رسالتش به او آورده بودند بعد از اینکه خداوند آنها را با غیبت صالح (ع) امتحان نمود ، در آخر امر نفعی برایشان نداشت. و این حال تمامی کسانی که منتظر امام مهدی (ع) هستند در حالیکه او جوان ظهور می‌کند و همه اعتقاد دارند که او مسن است.

و از امام صادق (ع) آمده است (که اگر قائم ظهور کند مردم او را انکار می‌کنند چرا که او بصورت جوانی موفق ظاهر می‌شود مگر آنکسی که خداوند در عالم ذر اول از او پیمان گرفته است) و در روایتی دیگر از امام صادق (ع) که فرمود:(و بزرگترین امتحان آنست که صاحب آنها جوان ظاهر می‌شود در حالیکه انتظار دارند که او پیر است). غیبت طوسی ص ۲۴۰ ح ۳۹۸.

نرمی یا سستی به خرج دهد؛ بلکه او(ع) تبرش را به دوش می‌کشد و بت‌های بشری را در هم می‌شکند، همان طور که جدش ابراهیم(ع) بت‌های سنگی را در هم شکست. «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَلَا تَعْبُدُونَا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الَّذِي الْفَقِيمَ وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (شما غیر از خداوند یکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدرانتان آنها را اینگونه خوانده‌اید و خداوند حتی بر اثبات آنها نازل نکرده است، نمی‌پرستید. هیچ حکمی جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند). (یوسف: ۴۰).

حقیقت این است که خداوند سبحان و متعال آنگونه که به دعوت‌های سایر پیامبران(ع) پرداخته است، به دعوت یوسف(ع) به عنوان نبی فرستاده‌شده که دعوت‌کننده به سوی توحید است و از قومش ایمان آوردن به آن را درخواست می‌کند، نپرداخته است؛ بلکه گویی این جنبه در حکایت کردن مسیر یوسف(ع) قریباً به چشم نمی‌خورد، مگر به اندازه‌ای اندک که بیان می‌کند رسالت یوسف(ع) از سوی خداوند است و اینکه رسالتی ابراهیمی می‌باشد. در قرآن نمی‌بینیم که یوسف(ع) چگونه قومش را دعوت می‌کند و به چه ترتیبی با آنان به بحث و جدال می‌پردازد، آنها چه پاسخی به او می‌دهند و وضعیت مؤمنین به یوسف(ع) چگونه می‌باشد و چه... و چه... پرسش‌های بسیاری که چه بسا اگر مربوط به پیامبران ذکر شده در قرآن غیر از یوسف(ع) باشند، پاسخشان را در قرآن خواهیم یافت؛ با این وجود، سوره‌ای طولانی در قرآن به حکایت روند حرکت پیامبر مرسل -یوسف(ع)-

اختصاص دارد.

چرا قرآن توضیح تفصیل رسالت یوسف(ع) را به آن صورت که جزئیات رسالت‌های سایر پیامبران(ع) را بیان فرموده، ترک گفته است؟!

و پاسخ: منظور از حکایت کردن داستان‌ها در قرآن، درس گرفتن مردم و تکرار نکردن دوباره‌ی آن برخورد‌ها می‌باشد. داستان موسی(ع) چندین جا در قرآن ذکر شده است و در هر مرتبه شکلی را برای خواننده تداعی می‌کند که با صورت پیشین تفاوت دارد؛ به این ترتیب تمام ترکیب برای خواننده کامل می‌شود و حتی تا آنجا پیش می‌رود که اگر موسی(ع) را از پیش رو یا از کنار یا از پشت سر ببیند، او را خواهد شناخت. هدف قرآن، خود شخصیت موسی بن عمران(ع) نمی‌باشد؛ بلکه کسی است که می‌آید و تمثیلی از موسی(ع) می‌باشد. در داستان یوسف(ع)، هدف، نبوت و پیامبری و علی‌الخصوص رؤیا است و اینکه راهی برای وحی خداوند سبحان و متعال می‌باشد. بنابراین منظور، توجه دادن به ارتباط رؤیا با یوسفی که خواهد آمد -یوسف آل محمد (مهدی)- می‌باشد؛ اما بزرگان -علمای بی‌عمل- در مورد آن خواهند گفت: خواب‌های پریشان است؛ همان طور که بزرگان فرعون چنین گفتند «قَالُوا أَضْغَاتٌ أَلْخَامَ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَخْلَامِ بِعَالَمِينَ» (گفتند: اینها خواب‌های آشفته است و ما را به تعبیر این خواب‌ها، آگاهی نیست). (یوسف: ۴۴)

اینها روشنگری‌هایی است «...إِنَّهُ قَهْلٌ مِنْ مَذْكِرٍ» (....نشانه‌ای ساختیم؛ آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست؟). (قمر: ۱۵)

ماہنامہ زمانہ ظہور

Facebook.com/AlnajafAlashraf313

ماہنامہ زمانہ ظہور

Telegram.me/Zaman_Zohour

ماہنامہ زمانہ ظہور

Asia and Pacific -> iran -> lil Ansar Emam Mahdi 10313 lil

ماہنامہ زمانہ ظہور

Https://Almahdyoon.Co

ماہنامہ زمانہ ظہور

Www.Zamanezohoor.Com